

## نصرانی و نصارا

### نوشته مصطفی ذاکری

در قرآن کریم و احادیث شریف نبوی و کتب تاریخ و ملل و نحل اسلامی مسیحیان به نام «نصرانی» (که نصارا خوانده می‌شود) نامیده شده‌اند و نصرانی در عربی کلمه جمع است که مفرد آن «نصرانی» است، اما از لحاظ قواعد جمع ظاهراً نصاری جمع «نصران» است نه نصرانی، چنانکه جمع ندمان (یعنی پشیمان) ندامی است (لسان العرب و قاموس والمختص ابن سیده)، یعنی طبق قواعد صرف عربی صفتی‌هایی که بر وزن فعلان است (و مؤنث آنها فَعْلَى است) جمعشان فعَالٌ (به ضم فاء یا به فتح فاء) می‌شود مثل غضبان (خشمگین) و سکران (مست) و عطشان (تشنه) که به ترتیب غضابی، سکاری و عطاشی می‌شود (و یاء در آخر آنها الف مقصوره است). بنابراین نصرانی نیز باید جمع نصران باشد (مثلاً یعنی یاری‌کننده). اما نصران به این معنی وصفی در عربی نیامده است و گفته‌اند که نصران دهی بوده است در شام که نصرانی منسوب بدان هستند. پس نصرانی در این صورت جمع نصران است که نام دهی است نه نصران که صفتی از نصر باشد و البته منظور از نصرانی جمع نصران به معنای اسمی آن نمی‌تواند باشد (یعنی ده‌های نصران) بلکه جمع منسوبین به نصران است (یعنی جمع نصرانی است) و از این لحاظ خلاف قیاس است و می‌بایست مثلاً نصرانیون گفته شود. بدین جهت ابن برّی از نحوین بزرگ عرب (متوفی ۵۸۲ق) می‌گوید: «این که گفته‌اند نصرانی جمع نصران و نصرانه (مؤنث نصران) است منظور

این است که در اصل چنین بوده است، اما آنچه در سخن به کار می‌رود نصرانی و نصرانیّه (مؤنث نصرانی) است با یاء مشدّد نسبت و اگر در یک بیت از اشعار ابوالاخضر الحمانی نصرانه به جای نصرانی آمده است به علت ضرورت شعری بوده است و آن بیت این است:

فَكَلْتَاهُمَا خَرَّتْ وَأَشْجَدَ رَأْسُهَا      كَمَا أَشْجَدَتْ نَصْرَانَةٌ لَمْ تَحْتَفِ

یعنی هر دو (شتر بر اثر خستگی مفرط) فرو افتادند و سر خود را بر زمین نهادند همان‌گونه که زن نصرانی که مسلمان نشده باشد در هنگام نماز سر خود را بر زمین می‌آورد (یعنی بالا و پائین می‌آورد). نقل از لسان‌العرب، ج ۵، ص ۲۱۱ و ۲۱۲. و نیز نک: صحاح‌اللغه، ج ۲، ص ۸۲۹ و ظاهراً لسان‌العرب این مطلب را از کتاب «التنبيه والايضاح عما وقع في الصحاح» نقل کرده است که از تألیفات ابن برّی است.

اما نصران به عنوان نام دهی در شام (یعنی در سرزمین وسیع شامات که شامل فلسطین هم می‌شود) در عربی به صورتهای نصری (naṣara یا naṣarā) و ناصره و نصوریّه با تشدید یا بدون تشدید یاء (naṣūriya یا naṣūriyya) هم آمده است (لسان‌العرب و قاموس). و این نام در اصل اناجیل یونانی به صورت Nazareth یا Nazaret (که در هر دو به جای e آخر a نیز آمده) نقل شده است که بعداً در ترجمه آنها به سریانی به صورت ناصرت (naṣrat) آمده و به عربی و فارسی ناصره شده است. اما نصری (naṣara یا naṣra) ظاهراً از کلمه یونانی Nazaraios مأخوذ است که به معنای ناصری (منسوب به شهر ناصره) است نه خود شهر ناصره و این کلمه چنانکه خواهیم دید به صورت نصاری نیز تعریف شده است. اما نصوریّه احتمالاً از مندایی گرفته شده است که زبان همان فرقه مغتسله است که خود را منسوب به حضرت یحیی می‌دانند. در مندایی نصورایا (Naṣūrayā) یا نصورایه (Naṣūraya) که خود از یونانی Nazaraios مأخوذ بوده است به معنای عالم اسرار نهایی است و منظور از آن علمای این فرقه است که ظاهراً خود را نصرانی واقعی دانسته‌اند و به هر حال در اینجا نیز در عربی نام منسوبین به ناصره با خود شهر ناصره مشتبه شده است که نصوریّه را نام آن ده یا شهر دانسته‌اند. (در فرهنگ معین نام این فرقه ناصوری آمده است، ج ۵، ص ۹۶۳، ذیل صابئان). اما نصران (به معنای ده ناصره) نیز ظاهراً از کلمه یونانی Nazarenos گرفته شده است که این هم در یونانی به معنای ناصری (منسوب به ده ناصره) است نه خود ناصره. شاید عربها این کلمه و

همچنین کلمات نصری و نصوریّه را از طریق کتب سریانی گرفته باشند. یعنی همه اینها از یونانی یا مندایی به سریانی رفته و سپس از سریانی به عربی آمده و تعریب شده است و در این نقل و انتقال بین معنی اصلی آنها خلط والتباس رخ داده و همه به معنای شهر ناصره گرفته شده است. اما هیچ کدام از این کلمات در عربی رایج نیست بجز ناصره که هم در ترجمه عربی اناجیل آمده و هم در کتب ملل و نحل و غیر آنها. و بنابراین می‌توان پنداشت که اگر هم این کلمات (یعنی نصری، نصوریّه و نصران) به معنای ده ناصره در جایی در عربی به کار رفته باشد بر اثر ترجمه از کتب سریانی بوده است و البته در ترجمه اناجیل به سریانی که امروزه در دست است چنانکه گفته شد نام این شهر فقط ناصرت آمده است نه صورتهای مذکور و نمی‌دانیم که آیا در ترجمه‌های قدیم سریانی چنین صورتهایی بوده است یا نه و اگر چنین صورتهایی آمده است در کدام کتاب یا کتلهای سریانی دیده شده است.

اما یک احتمال هم در مورد نصران (به معنای ده ناصره) وجود دارد که آن را با اشتقاق معکوس از نصرانی گرفته باشند، یعنی چون نصرانی به معنای منسوب به ناصره است. پس با حذف یاء نسبت اصل کلمه منسوب الیه به دست می‌آید و آن طبعاً نصران است. در این صورت ما باید به دنبال کلمه نصرانی باشیم نه نصران (که شاید هرگز در عربی وجود نداشته و صرفاً نتیجه اشتقاق معکوس بوده است که علمای عربی انجام داده‌اند)، و نصرانی نیز خود ممکن است مأخوذ از کلمه یونانی Nazarenos باشد (البته به احتمال زیاد از طریق کتب سریانی) که همان طور که گفته شد به معنای ناصری (منسوب به ده ناصره) است و این نسبت شاذ است، یعنی منسوب به ناصره در عربی قاعدتاً باید ناصری باشد (که به طور معمول به کار می‌رود) نه نصرانی که برخلاف قیاس ساخته شده است و این نیست مگر آنکه معرب و دخیل از یونانی است (البته ظاهراً نه به طور مستقیم بلکه از طریق سریانی).

به همین طریق می‌توان گفت که کلمه نصاری (جمع نصرانی) نیز از کلمه یونانی Nazariaios مستقیماً یا به احتمال قوی به طور غیرمستقیم از طریق سریانی گرفته شده است. این کلمه در یونانی به معنای ناصری است و بعداً درباره آن توضیح بیشتری داده خواهد شد.

چنین پیداست که کلمه Nazariaios یونانی به سه صورت به عربی رسیده است، یکی به صورت نصری (naṣarā یا naṣrā) دوم به صورت نصوریّه که هر دو را در بالا شرح دادیم و سوم به صورت نصاری که کلمه بسیار رایجی در عربی است و در قرآن نیز به کار رفته است. این تعریبها ظاهراً پیش از اسلام به وسیله مسیحیان عربستان صورت گرفته که ممکن است در هجدها و نقاط مختلف عربستان

به صورتهای مختلف در آمده باشند. (نگ: واژه‌های دخیل در قرآن مجید، ص ۴۰۱). و علت شدوذ و مخالفت قیاس در جمع نصاری همین است یعنی چون نصاری و نصرانی هر دو مستقیماً یا غیر مستقیم از یونانی آمده‌اند لذا از قواعد جاری عربی تبعیت نکرده‌اند چنانکه در ابتدای بحث گفته شد.

در قرآن کریم یک بار کلمه نصرانی آمده است که به معنای مسیحی است و آن در آیه ۶۷ سوره آل عمران است که می‌فرماید: «ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی (یعنی مسیحی) بلکه حنیف (یعنی یگانه پرست) و مسلمان بود». و ۱۴ بار هم جمع آن به صورت نصاری آمده است که در همه موارد به معنای مسیحیان است و پیداست که قرآن از کلمات جافتاده و رایج زبان عربی استفاده کرده است (نگاه کنید به آیه ۴ سوره ابراهیم و آیه ۱۰۳ سوره نحل و ۱۲ سوره احقاف).

اما از کلمه نصرانی به معنای مسیحی در عربی کلمات دیگری مشتق شده است که عبارتند از تنصّر (به معنای نصرانی شدن) از باب تفعّل و تنصیر (به معنای نصرانی کردن، به دین مسیحی درآوردن) از باب تفعیل و انصّر بر وزن أفعل که صفت عیب است (نه صفت تفضیل) به معنای ختنه نکرده (مترادف با اقلف یا اغلف) زیرا که مسیحیان ختنه نمی‌کنند برخلاف یهود که این کار را واجب می‌شمارند. و از این جااست که گفته‌اند: «بر سر سفره یهودی بنشین ولی در خانه او بخواب، اما در خانه مسیحی می‌توانی بخوابی». زیرا اگر در خانه مسیحی مردی از ختنه تو معلوم می‌شود که مسلمان، اما در خانه یهودی ممکن است امر مشتبه گردد و ترا در گورستان یهود دفن کنند.

در مورد تنصّر حدیثی از پیامبر (ص) نقل شده است بدین عبارت: «كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ حَتَّى يَكُونَ ابَوَاهُ اللَّذَانِ يَهُودَانِهِ وَيُنصِّرَانِهِ (لسان العرب، ج ۵، ص ۲۱۲ که می‌گوید اللذان به روایت سیبویه به صورت مرفوع بنا بر ابتداء آمده است). یعنی هر نوزادی بر سرشت الهی زاده می‌شود تا آنکه والدینش او را جهود یا ترسا کنند.

سیوطی این روایت را در جامع الصغیر (ج ۲، ص ۲۸۷) بدین صورت نقل کرده است: كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ حَتَّى يُعْرَبَ عَنْهُ لِسَانُهُ، فابوَاهُ يَهُودَانِهِ اَوْ يُنصِّرَانِهِ اَوْ يُجَسَّسَانِهِ. (که کلمه یجسسانه را اضافه کرده است). یعنی «هر بچه‌ای بر اصل فطرت (خدانشناسی و اسلام عقیدتی) به دنیا می‌آید تا زمانی که که زبانش گشوده شود و در این هنگام پدر و مادرش او را یهودی یا نصرانی یا مجوسی می‌کنند» (مجوسی ظاهراً به معنای زردشتی است اما ممکن است به معنای کافر هم باشد).

اکنون برگردیم به کلمه ناصره که نام دهی بوده است در فلسطین از اعمال شام که به موجب نوشته

انجیل لوقا (باب اول، بند ۲۶) محل زندگی حضرت مریم، مادر حضرت عیسی، بوده است، زیرا که در همین ده بود که جبرئیل (یا جبرائیل طبق بند ۲۶، باب اول انجیل لوقا) بر مریم نازل شد و او را به عیسی باردار کرد. و نیز مریم و فرزندش عیسی، بعد از تولد او در بیت لحم، دوباره به همین ده مراجعت کردند (لوقا، باب ۲، بند ۳۹) و عیسی در همین محل پرورش یافت (لوقا، باب ۴، بند ۱۶) و سرانجام یوسف (نامزد مریم) و مریم با فرزندش عیسی، هنگامی که از مصر بازگشتند، در همین شهر اقامت کردند (متی، باب ۲، بند ۲۳) و نیز از باب چهارم انجیل لوقا و سایر انجیل چنین برمی آید که حضرت مسیح رسالت خود را در ناحیه جلیل - که ناصره در آن واقع بود - آغاز کرد و رسالتش به طور کلی به همین ناحیه محدود بود (فرهنگ کتاب مقدس هارپر، ص ۴۷۷).

اما چنانکه گفته شد، عیسی در ناصره متولد نشد، زیرا که هنگام وضع حمل مادرش درست مصادف شده بود با زمان سرشماری عمومی که به دستور والی رومی سوریه می بایست صورت گیرد و یهودیان می بایست برای سرشماری به محلی بروند که موطن آنها محسوب می شد و مریم هم به ناچار می بایست به بیت لحم برود که شهر داود بود و آل داود در آنجا سرشماری می شدند و آن در منطقه یهودیه واقع بود و چون مریم به آنجا رفت در همانجا وضع حمل کرد (لوقا، باب ۲، بند ۴ تا ۶) و چنانکه گفته شد، بعد از اتمام مراسم ختنه و نذیره عیسی را دوباره به ناصره برد، یعنی روز هشتم بعد از تولد به ناصره بازگشت.

ناصره، چنانکه گفتیم، دهی بود از ناحیه جلیل در ۱۱۰ کیلومتری اورشلیم در شمال فلسطین، در کنار جاده ای که فلسطین را به شام (یعنی سوریه) متصل می کرد و امروزه به جای آن دهی به نام «الزیره» واقع است. نام «ناصره» در کتب عهد عتیق و در تاریخ یوسفوس و تلمود و کتب حاخامهای قدیم نیامده است و لذا در نظر یهودیان معاصر حضرت مسیح طبق نظر نویسنده انجیل یوحنا دهی بی نام و نشان و حقیر بوده است. چنانکه یکی از ساکنان ناحیه جلیل (که ناصره در آنجا واقع است)، وقتی که رسالت مسیح ناصری را می شنود، با تعجب می گوید: «مگر می شود که از ناصره چیزی خوب پیدا شود؟!» (انجیل یوحنا، باب ۱، بند ۴۶). از این سخن چنین برمی آید که یهودیان انتظار داشتند که مسیح موعود از یکی از شهرها یا اماکن مقدس معروف در عهد عتیق، مثل اورشلیم، بیرون آید، در حالی که از دهی گمنام به نام ناصره بیرون آمد.

اما متی، نویسنده انجیل متی، گویا از ناصره تصوّر دیگری داشته است که با نظر انجیل یوحنا کاملاً

متفاوت است، چنانکه می‌نویسد (متی، باب ۲، بند ۲۳): «و آمده در بلدهٔ مسعی به ناصره ساکن شد تا آنچه به زبان انبیا گفته شده بود تمام شود که: به ناصری خوانده خواهد شد». نویسندگان اناجیل معمولاً اصرار دارند که هر موضوعی را دربارهٔ حضرت مسیح با یکی از پیشگویی‌های انبیای بنی‌اسرائیل که در کتب عهد عتیق آمده است، مرتبط کنند و متی از همهٔ آنها بیشتر در این امر مصرّ است. هدف از این کار قانع کردن یهودیان بوده است که این عیسی همان مسیح موعود است که در کتب انبیا وعده داده شده است. متی مستقیماً به هیچ کتابی از کتب عهد عتیق اشاره نمی‌کند و لذا در این موارد کار محققان و مفسران انجیل برای یافتن مرجع مورد نظر او غالباً دشوار می‌شود و گاهی مسئله‌ساز. یکی از موارد مشکل‌آفرین درست همین بند انجیل متی است که می‌گوید در صحف انبیا گفته شده است که مسیح «ناصری» خوانده خواهد شد. اگر منظورش این است که او ناصری به معنای منسوب به ده ناصره خوانده شده است، چنانکه از فحوای کلام متی معلوم می‌شود، چنین اشاره‌ای در کتب عهد عتیق به طور کلی و در صحف انبیا، که جزئی از آن است مطلقاً دیده نشده است. لذا علمای مسیحی در تفسیر آن به زحمت بسیار افتاده‌اند. در قاموس کتاب مقدس (ذیل کلمهٔ ناصری، ص ۸۶۷) می‌گوید که قولی که از پیغمبران مورد اشاره واقع شده است در کتب مستعملهٔ قانونی (یعنی در کتابهای اصلی عهد عتیق) نیامده است و این با نظر انجیلیان که شهادت برای مطالب مسطور خود را از نوشته‌های انبیا می‌آورند منافات دارد. اما مقصود از این اشاره قول یکی از انبیاء به طور خاص نیست، بلکه فحوای کلام آنها به طور جمعی مورد نظر است و در اینجا منظور از «ناصری» اشاره به حلم و تواضع مسیح است که در کتب انبیا و مخصوص در کتاب اشعیا نبی، باب ۵۳، ذکر شده است. زیرا که ناصره در انتظار یهود خیلی محقر بود و متی از سکونت مسیح در این محلّ قلیل الاعتبار به این نکته متذکر شده و آن را که ملّخص اقوال انبیاست بدین صورت بیان کرده که مسیح به ناصری موسوم خواهد گشت. این تاویل چندان چنگی به دل نمی‌زند و لذا برخی توضیح دیگری پیش کشیده‌اند و ناصری را در این بند با کلمهٔ «نصر» (nešer) عبری، به معنی شاخهٔ درخت، که در کتاب اشعیا نبی آمده است مرتبط کرده‌اند. اشعیا می‌گوید:

«و نهالی از تنهٔ یسعی (yassā) بیرون آمده، شاخه‌ای از ریشه‌هایش خواهد شکفت و روح خداوند بر او قرار خواهد گرفت». (اشعیا نبی، باب ۱۱، بند ۱ و ۲). در اینجا شاخه به عبری «نصر» آمده است که به پندار مفسرانی از انجیل کلمهٔ ناصری مربوط به آن است (تفسیر انجیل متی به فارسی،

چاپ ۱۹۲۶، در مطبعه امریکایی بیروت، ص ۱۱). منظور از تنه یسعی (یا یسا) خانواده حضرت داود است، زیرا که به عقیده یهود مسیح می‌بایست از فرزندان و اعقاب داود باشد و یسعی پدر داود است که در نسب‌نامه حضرت عیسی در اوّل انجیل متی نیز نام او به عنوان یکی از اجداد یوسف (پدرخوانده عیسی) نام برده شده است (باب اوّل، بند ۵). یوسف نجار به نوشته اناجیل نامزد حضرت مریم بوده است و بعد از تولد حضرت عیسی ظاهراً با او ازدواج کرده و از او فرزندی دیگر پیدا کرده است (انجیل مرقس، باب ۶، بند ۳، و انجیل متی، باب ۱۳، بند ۵۵ و ۵۶) اما متی گویا فراموش کرده است که عیسی فرزند یوسف نیست بلکه جبرئیل او را بارور کرده است (متی، باب اوّل، بند ۲۰ و لوقا، باب اوّل، بند ۲۶) و لذا نسب حضرت عیسی را از طریق یوسف به یسعی رسانده است. مفسر فارسی انجیل متی می‌نویسد:

«حضرت مسیح در تورات «شاخه» خطاب شده و این کلمه (یعنی ناصری) در بعضی جاها از لفظ عبرانی مأخوذ است یعنی «نصر» و بدین واسطه است که آن حضرت ناصری و تابعانش نصرانی خوانده شده‌اند» (ص ۱۱). کلمه نصر عبری به معنی شاخه یا کلمه «نصر» عربی به معنی طراوت و شادابی هم‌ریشه است و در عربی نیز از این کلمه مشتقاقی آمده است که به برگ و شاخه درختان مرتبط باشد مثلاً «انصر الشجر» یعنی درخت برگ سبز برآورد. اما مشکل این است که ناصری را در عبارت انجیل متی، در بند ۲۳، باب ۲، چگونه به شاخه درخت مربوط کنیم. در حالی که صراحتاً از آن پیداست که منظور اهل ناصره است [ظاهراً این مفسرین Nazariaios را ناصری (neseri) می‌دانند نه ناصری تا با نبوت اشعیا درست درآید] اما گروه دیگری از مفسران راه خلاص دیگری جستجو می‌کنند و آن این است که نوشته‌اند «ناصری» در اصل یونانی اناجیل به دو صورت آمده است یکی به صورت Nazariaios که فقط در دو مورد آمده (یکی همین بند ۲۳، باب ۲، متی و دیگری در بند ۵، باب ۲۴، اعمال رسولان) و صورت دوم آن Nazarenos است که در موارد دیگر مثلاً در باب ۱ بند ۲۴ انجیل مرقس آمده است. این صورت دوم را معمولاً همان ناصری به معنای منسوب به ده ناصره می‌دانند، ولی در مورد صورت اوّل مخصوص در بند ۲۳، باب ۲، متی، معتقدند که این کلمه را باید با «نذیره» مربوط کرد نه با ناصره و بیجهت در ترجمه‌های مختلف آن را ناصری ترجمه کرده‌اند و همچنین شاید در کتاب اعمال رسولان هم که از قول یک یهودی دشمن مسیحیان درباره پولس رسول گفته شده است: «این شخص را مفسد و فتنه‌انگیز یافته‌ایم در میان همه یهودیان ساکن رعب مسکون و

از پیشوایان بدعت نصاری» (اعمال رسولان، باب ۲۴، بند ۵) کلمه نصاری (که در ترجمه عربی انجیل ناصریین به جای آن آمده) نیز محتمل است که به نذیره مربوط باشد، نه به ناصره (شهر عیسی). گرچه غالباً از این عبارت هم نوعی تحقیر و سرزنش استنباط کرده‌اند، اما این محققان جدید می‌گویند که در این دو مورد ناصری (و جمع آن نصاری یا ناصریین) به معنی کسی است که نذیره شده باشد یعنی Nazaraiois در اصل نذیره بوده است.

نذیره در شریعت یهود طبق باب ششم سفر اعداد نوعی نذر یا عهد بوده است که مرد یا زن با خدا می‌بسته که برای مدتی خود را وقف خدا کند. در تورات حداقل و حداکثر این مدت ذکر نشده است. اما در میشناه (Mishnāh) (که تفسیر و توضیح تورات و از قسمتهای مهم تلمود است که به شرح جزئیات احکام شرعی می‌پردازد) حداقل مدت نذیره سی روز تعیین شده است و یهود تلمود را حاوی تورات شفاهی می‌دانند که بر حضرت موسی در کوه طور شفاهاً نازل شده و سینه به سینه نقل شده تا سرانجام در قرون سوم و چهارم میلادی صورت مکتوب یافته است. یک رساله کامل از ۶۳ رساله میشناه به نذیره شدن اختصاص دارد (نگاه کنید به گنجینه تلمود، ص ۱۷). گویا ممکن بوده است که کسی مادام‌العمر نذیره شود و در کتاب مقدس نام سه نفر آمده که نذیره شده‌اند و آن سه نفر همه اولاً در شکم مادر نذیره شده‌اند یعنی به اختیار خود این نذر را نکرده‌اند و ثانیاً هر سه برای تمام مدت عمر نذیره شده بودند، و آنها عبارت بودند از شمشون (سامسون) و سموئیل در عهد عتیق و یحیی تعمیددهنده در عهد جدید. (نگاه کنید به ترتیب به سفر داوران، باب ۱۳، بند ۵ و کتاب اول سموئیل، باب اول، بند ۱۱ و انجیل لوقا، باب اول، بند ۱۵).

نذیره تقریباً شبیه به رهبانیت در مسیحیت یا اعتکاف در بین مسلمین است جز آنکه به جای روزه گرفتن می‌بایست از بعضی امور پرهیز کنند. طبق تورات (باب ششم سفر اعداد) سه پرهیز واجب بوده است: اول از خوردن محصولات تاک یعنی از انگور و مشتقات آن (کشمش، غوره، سرکه، آغوره، شراب و غیره)، دوم از تراشیدن موی سر و ریش (چنانکه در احرام حج و عمره در اسلام نیز چنین است) و سوم از نزدیک شدن به مرده هر چند از نزدیکترین افراد خانواده باشد. شکستن هر یک از این پرهیزها ولو سهواً باشد (و از روی عمد هم) موجب بطلان نذیره می‌شود و باید نذیره از نو شروع شود و کفاره تقض عهد نیز پرداخت شود. غیر از این سه پرهیز ظاهراً یهودیان می‌توانسته‌اند پرهیزهای دیگری را هم به اختیار خود بر آن بیفزایند و نذر کنند.



در بندهای ۹ و ۱۰ باب ششم سفر اعداد می‌گوید که «در روز طهارت خویش باید سر خود را بتراشد، یعنی در روز هفتم آن را بتراشد و در روز هشتم دو فاخته یا دو جوجه کبوتر نزد کاهن به در خیمهٔ اجتماع بیاورد». در انجیل لوقا، باب دوم، بندهای ۲۲ تا ۲۴، همین تشریفات را دربارهٔ حضرت عیسی بعد از تولدش ذکر کرده و نوشته که آن حضرت را ختنه کردند و سپس به اورشلیم بردند تا در خانهٔ خدا برایش یک جفت فاخته یا دو جوجه کبوتر قربانی کنند. و این می‌رساند که حضرت عیسی در شکم مادر نذیره شده بوده است، یعنی مادرش او را نذیره کرده بوده. آیین نذیره کردن طفل در شکم مادر در کتب عهد عتیق آمده است. در سفر داوران، باب ۱۳، بند ۱ تا ۷، و باب ۱۶، بند ۱۷ تصریح شده است که شمشون (یعنی سامسون) در شکم مادر نذیره شده بود و در کتاب اول سموئیل، باب اول، بند ۱۱، نیز می‌گوید که سموئیل در شکم مادر نذیره شده است. ضمناً از فحوای تورات (سفر پیدایش، باب ۴۹، بند ۲۶، و سفر تثبیه، باب ۳۲، بند ۱۶) نیز چنین استنباط شده که یوسف نیز نذیره بوده است.

در قرآن کریم اصطلاح محرّر برای کسی که نذیره شده است به کار رفته چنانکه در سوره آل عمران، آیه ۳۵، می‌گوید که: «همسر عمران (یعنی مادر حضرت مریم) گفت پروردگارا! من نذر کردم برای تو این فرزند درون شکم خود را که محرّر باشد (یعنی آزاد و جدا از کارهای دنیایی به منظور خدمت در بیت المقدّس، به عبارت دیگر وقف خدمت و عبادت تو در معبد)، پس این نذر را از من بپذیر که تو شنوا و دانایی». در آیهٔ بعد می‌گوید که اما او مادینه زایید و گفت که من او را مریم می‌نامم. و این نشان می‌دهد که حضرت مریم نیز نذیره در شکم مادر بوده است و شاید این امر به فرزندش عیسی (ع) نیز منتقل شده است که در قرآن از آن ذکری نشده است و در انجیل هم به صراحت نیامده است. خلاصه آنکه به گفتهٔ محققان امروزی در بند ۲۳، باب ۲ انجیل متی کلمهٔ ناصری به معنای نذیره است یعنی عیسی در شکم مادر نذیره شده بود. اما این توضیح هم گره از مشکل نمی‌گشاید و هنوز در عهد عتیق نمی‌توان اشاره‌ای یافت به این که مسیح موعود باید نذیره در شکم مادر شده باشد یا اصلاً نذیره باشد و در قاموس کتاب مقدس (ص ۸۶۷) به صراحت می‌گوید که مسیح نذیره نبود.

در بالا گفتیم که ناصره دهی بوده است بی‌نام و نشان و لذا در نظر یهود عجیب آمده بود که مسیح از آنجا برخیزد. مفسّر فارسی انجیل متی در این مورد نظر دیگری ابراز کرده است و می‌گوید:

«در این آیات مبدأ و مصدر کلمهٔ نصاری را که بر مسیحیان اطلاق شده و می‌شود می‌یابیم. این

لفظ (یعنی ناصری) اولاً بر مسیح و تابعان او همچو لقب تحقیر و ملامت اطلاق شده، چه که آن شهر که وی را ناصره گفتندی بسیار کوچک و محقر و ساکنانش محلّ سخریّه و ریشخند بوده‌اند، چنانکه این مسئله با بذل تأملی معلوم و مشهود می‌گردد، که غالباً در بسیاری از شهرها قومی یا کوچه یا دهی را محلّ ریشخند و سخریّه قرار داده همواره اشخاص را بدان واسطه استهزا می‌نمایند و بدانجا نسبت می‌دهند. (ص ۱۱، تفسیر انجیل متی به فارسی، چاپ بیروت، ۱۹۲۶). این استنباطات ظاهراً محتملی ندارد جز اینکه از روی عبارتی که از انجیل یوحنا باب اوّل، بند ۴۶ و افعال رسولان، باب ۲۴، بند ۵ در بالا نقل کردیم چنین برداشتی کرده‌اند و در هر حال به احتمال زیاد کلمه ناصری (ولی نه نصرانی) با نوعی تحقیر و تمسخر به کار برده می‌شده است و شاید همین نکته باعث شده که به جای ناصری در قرآن نصرانی و نصارا به کار رود.

خلاصه بحث این که ناصره نام دهی بوده است در ناحیه جلیل در شمال فلسطین که در اناجیل یونانی به صورت Nazareth آمده و احتمالاً در آرامی (زبان مادری حضرت عیسی) ناصرت *nāṣrat* نامیده می‌شده است چنانکه در ترجمه‌های سریانی نیز بدین صورت نقل شده است و منسوب به آن در متن یونانی اناجیل و عهد جدید به دو صورت *Nazarēnos* و *Nazaraios* آمده که از اوّلی نصرانی و از دومی نصارا گرفته شده و در عربی به کار رفته است و صور دیگر عربی همه به همین دو وجه باز می‌گردد. و ناصری در اصل به معنای ساکن یا اهل ناصره یا منسوب به ناصره بوده است. در عهد جدید کلمه ناصره ۲۹ بار ذکر شده است (قاموس کتاب مقدس، ص ۸۶۶، ولی گاهی به صورت ناصری *Nazarēno* آمده). با مرور این مواضع معلوم می‌شود که در همه این موارد، این کلمه به عیسی و محلّ زندگی او مربوط می‌شود و شاید در برخی موارد با نوعی تحقیر نیز همراه است یعنی بار منفی دارد، اما مثلاً یک بار (اعمال رسولان، باب ۲۲، بند ۸) می‌بینیم که از زبان خود حضرت عیسی نیز به پولس گفته شده است: «من آن عیسی ناصری هستم که تو بر وی جفا می‌کنی». که شاید در این مورد هم خواسته است پولس را توبیخ کند و بگوید من همانم که تو او را به تحقیر ناصری می‌خوانی. در هر حال کلمه ناصری که فقط در اناجیل اربعه در افعال رسولان آمده است به معنای اهل ناصره است و هیچ بار معنایی که حکایت از دین مسیحی کند ندارد یعنی این کلمه به معنای مسیحی به کار نرفته است. و در تاریخ کلیسا نیز دیده نشده است که ناصری به معنای مسیحی به کار برده شود جز در مورد فرقه ایونی (منسوب به کلمه عبری اییون *ebyon* به معنای فقیر و مسکین) که یهودیان مسیحی

شده بودند در ادوار اولیّه (Ebionites) و آنها معتقد بودند که عیسی فقط انسان بوده است (نه خدا) و شرایع حضرت موسی بر پیروان آن حضرت واجب بوده است. گویا این فرقه خود را نصرانی (به لاتین Nazarenus) می‌نامیدند (نگ Shorter Oxford Dic).<sup>۱</sup> اما این که در کتب لغت انگلیسی (مثلاً آکسفورد بزرگ) نوشته‌اند که یهود و مسلمانان به مسیحیان ناصری اطلاق می‌کرده‌اند (یعنی آنها را Nazarene می‌خواندند) این نکته قابل ذکر است که از ابتدای اسلام، مسلمانان هرگز مسیحیان را ناصری ننامیده‌اند، بلکه آنها را نصرانی خوانده‌اند و حتی اصطلاح مسیحی هم در مورد آنها جدیداً به کار رفته است و قدیمی نیست.

حقیقت این است که قرآن دین همه انبیای الهی را به نام اسلام نامیده و خود انبیا را مسلمان خوانده است و این در مورد حضرت عیسی و حواریون او هم صادق است (نگاه کنید به قرآن، سوره آل عمران، آیه ۵۲ که صریحاً از قول حواریون می‌گوید که ما مسلمانیم). اما پیروان ادیان دیگر به نامهای مختلفی خوانده شده‌اند، برحسب آنچه خودشان برای خود نامگذاری کرده‌اند. مثلاً به قوم بنی اسرائیل یهود گفته شده و به مسیحیان نصرانی (جمع آن نصاری) اطلاق شده است و از آیه ۸۲ سوره مائده چنین پیداست که مسیحیان زمان حضرت رسول (ص) خود را نصاری می‌خوانده‌اند. و این کلمه چنانکه گفته شد از یونانی Nazaraiois از طریق سریانی našraya (نصاریا) در دوره جاهلیت (قبل از اسلام) به عربی وارد شده و به صورت نصارا در آمده است. در اناجیل عربی کنونی این کلمه همه جا به صورت ناصری (و جمع آن ناصریین) دیده می‌شود و در انجیل فارسی نیز همه جا ناصری است و فقط در اعمال رسولان، باب ۲۴، بند ۵، کلمه نصاری آمده است که در چاپهای جدیدتر نیز به «ناصری» ترجمه شده است چنانکه قسمت آخر آن بند چنین ترجمه شده است. «سردسته یک فرقه است به نام ناصری».

ضمناً کلمه مسیحی نیز در عهد جدید فقط سه بار ذکر شده است که دوبار آن در کتاب اعمال رسولان است. در این کتاب، باب ۱۱، بند ۲۶، می‌نویسد که برنابا وقتی که سولس (یعنی پولس) را از طرسوس به انطاکیه آورد به مدت یک سال مردم را در انطاکیه تعلیم می‌دادند «و شاگردان، نخست در

۱. فرقه نسطوری نیز ظاهراً خود را نصرانی می‌نامیده‌اند (نگ: ص ۱۷ مسیحیت در ایران نوشته سعید نفیسی) و گویا اهل حق (فرقه علی‌اللهی) هم نصاری نامیده شده‌اند چنانکه کنت دوگو بینو از قول ترکها و عربها آنها را چنین نامیده است (ص ۹۴، سرسپردگان) که البته فرقه‌هایی از اهل حق به نام نصیری و انصار خوانده می‌شدند (ص ۶۴، همان).

انطاکیه به مسیحی مستی شدند». و می‌گویند این نامگذاری در سال ۴۲ یا ۴۳ میلادی رخ داده است (قاموس کتاب مقدس، ص ۸۰۸) و بسیاری معتقدند که این نام را هم مخالفان آنها به آنها اطلاق کرده‌اند و لذا خالی از نوعی تحقیر نبوده است (فرهنگ هارپر، ص ۱۶۳)، چنانکه در همین کتاب اعمال رسولان، باب ۲۶، بند ۲۸، از قول اغریپاس (Agrippas)، پادشاه یهودی خراجگذار روم، به پولس چنین گفته شده که «کم مانده است که مرا هم مسیحی کنی» (ص ۸۰۸ قاموس کتاب مقدس) و سومین بار که کلمه مسیحی در عهد جدید آمده است در رسالهٔ اوّل پطرس رسول است که در باب چهارم آن می‌گوید اگر به خاطر مسیح رسوایی می‌کشید خوشا به حال شما... زنهاری که مثل قاتل و دزد و شریر عذاب نکشید، «لکن اگر چون مسیحی عذاب بکشید شرم‌منده نشوید» (باب چهارم، بند ۱۶). ظاهراً این نام یا عنوان به تدریج غلبه کرده و بر پیروان حضرت عیسی ابتدا از طرف مخالفان و سپس از طرف خود آنها اطلاق شده است. در اناجیل، پیروان حضرت عیسی شاگردان او نامیده شده‌اند (که در یونانی mathetēs است) ولی در نوشته‌های پولس به مسیحیان کلمهٔ مقدّس (به انگلیسی saint و به یونانی hagios) اطلاق شده است (نگاه کنید به فرهنگ هارپر، ص ۱۶۹). در زبانهای اروپایی کلمهٔ کریستیان (Christian) به صورت مختلف (بر حسب تلفظ هر قوم) به مسیحیان گفته می‌شود که مشتق است از «کریست» (Christ) یعنی مسیح و این هر دو کلمه از یونانی گرفته شده است «کریست» در آن زبان به معنای «تدهین شده» می‌باشد که ظاهراً در مقابل کلمهٔ عبری مسیا (مسیح) انتخاب شده است. در فارسی میانه کلمهٔ ترساگ به کار رفته که در فارسی ترسا شده است. در خاتمهٔ این بحث اشاره به یک نکتهٔ مهم دیگر دربارهٔ کلمهٔ «نصاری» لازم است و آن کوششی است که مستشرقین، محققان غربی و مبلغان و مبشران مسیحی اروپایی و امریکایی برای طعن زدن به قرآن و اسلام در زمینه‌های مختلف و از جمله ایجاد رابطه بین کلمات «نصارا» و «انصار الله» در قرآن به عمل آورده‌اند و این مطلب را هر جا برسند بجا یا ناجا و بی‌مورد هم که باشد مطرح می‌کنند، حتی در دائرةالمعارف‌هایی چون بریتانیکا و دائرةالمعارف اسلام فرنگیها که می‌بایست عالمانه و بی‌طرفانه بنویسند نیز آن را یادآوری می‌کنند. در قرآن در دو مورد (یکی در سورهٔ آل عمران و یکی در آخر سورهٔ صف) آمده است که حضرت عیسی به اطرافیان خود که یهودی و غالباً به او کافر بودند رو کرد و از آنها پرسید «چه کسی یاران من به سوی خداست؟» (انصار الله یعنی یاران خدا) و حواریون گفتند که ما انصار الله هستیم. معاندین می‌خواهند بگویند که در اینجا اشتباه شده و می‌بایست بپرسد چه

کسانی نصارا هستند. این طعنه‌های سست و بی‌معنی را در کتابهای متعددی چون ینابیع الاسلام و میزان الحق (یا سنجش حقیقت) و امثال آنها می‌توان یافت و حتی در دائرة المعارف اسلام صفحه‌ای نیست که در آن طعنه‌هایی به طور غیر مستقیم یا مستقیم بر اسلام نرزد باشند. مثلاً مقاله‌ای در دائرة المعارف اسلام به قلم رکندورف (Rechendorf) دربارهٔ «انصار» آمده است که منظور مردم مدینه‌اند که پیامبر را یاری کردند و در برابر «مهاجران» است که همراه پیامبر از مکه (یا از حبشه) آمدند. بدیهی است که در این مقاله باید راجع به مردم مدینه و نصرت پیامبر و چگونگی نامیده شدن آنها به انصار و رابطهٔ دوستانه آنها با مهاجران سخن بگویید، اما در آن طعنه‌هایی بر اسلام و مسلمین زده است که اولین آن این است که نوشته:

«چنین پیداست که محمد از تشابه موجود میان کلمهٔ انصار و نصاری استفاده کرده و عیسی را بر آن داشته که به حواریون خود انصارالله اطلاق کند (چنانکه در سوره آل عمران، آیهٔ ۵۲، و سورهٔ صف آیهٔ ۱۴ آمده است).»

آیا این نکته این قدر مهم بوده که اولین پاراگراف مربوط به انصار را در دائرة المعارف اسلام به خود اختصاص دهد؟ این مطلب اولاً چه ربطی به انصار مدینه دارد؟ جز آنکه در لفظ با هم مشابهت دارند. ثانیاً در همین دوسه سطر چند تدریس به کار رفته که غرضش طعنه زدن به حضرت محمد و اسلام بوده است. یکی این که به طور تلویحی و ضمنی گفته است که قرآن را محمد نوشته است (نه نازل شده از جانب خدا)، دیگر این که گفته است که محمد فرق نصاری و انصار را نمی‌دانسته و این دورا با هم خلط کرده است یا می‌دانسته و عمداً خواسته است از آن سوءاستفاده کند و حواریون را انصارالله بنامد. دیگر آنکه این آقای محقق نفهمیده است که اگر در دو آیهٔ مذکور به جای انصارالله (یاران خدا) کلمهٔ نصاری (مسیحیان) را بگذاریم چقدر عبارت بی‌معنی و سست و رکیک می‌شود و ضمناً شک نیست که نصرانی و نصارا و انصار را می‌توان به ریشهٔ نصر یعنی یاری کردن نسبت داد و همه را به یک معنا گرفت.

احمد محمد شاکر دانشمند مصری بعد از ترجمهٔ مقالهٔ رکندورف در دائرة المعارف الاسلامیه به عربی این توضیح را دربارهٔ نکتهٔ بالا اضافه کرده است:

«این ادعای شگفتی است که دلیلی برای آن وجود ندارد و نویسنده وجهی که بتوان بدان استناد کرد و یا طریق شبه‌های را ارائه نکرده است و با این سخنان به امت عرب در اوج فصاحت و بلاغتش

(یعنی قرآن) طعنه زده است که فرق بین دو کلمه را که در بعضی حروف تشابه دارند نمی‌فهمد. در حالی که آنها دو کلمه مختلف المعنی هستند یکی عربی خالص است مشتق از ماده «نصر» (به معنای یاری کردن و کمک کردن) و دیگری نسبت شاذ و خلاف قاعده‌ای است به یک کلمه خارجی که اسم خاص و جامد است و از آن کلمه‌ای مشتق نمی‌شود و آن کلمه ناصره است که نام دهی بوده است که گفته‌اند عیسی مسیح (ع) در آن متولد شده و یا پرورش یافته است. و این دو کلمه را هیچ عربی هر چند جاهل باشد، در صورتی که به زبان قوم خود آشنا باشد، با هم اشتباه نمی‌کند، تا چه رسد به قرآن کریم که معجزه عرب است و آن را سرور عرب و فصیح‌ترین و داناترین شخص به زبان عربی آورده است و با آن به مبارزه قومی برخاسته که تمام افتخارشان به فصاحت و بلاغت بوده است، وانگهی منظور نویسنده چیست؟ و چه عیبی می‌بیند در این که حواریون (علیهم السلام) انصارالله باشند؟ آیا در این وصف نکوهشی وجود دارد که بدین وسیله خواسته آن را سرزنش کند یا نقصانی هست که به آنها الحاق کرده باشد و این محقق با این سخن خود می‌خواهد که حواریون را از این عیبه و نقصها تبرئه کند؟

لیکن ما آنچه را که خدا از پیامبرش عیسی (ع) و از حواریون او نقل کرده است که آنها انصارالله (یاران خدا) بوده‌اند تصدیق می‌کنیم و می‌گوییم که آنها پیامبر خود عیسی را در سختیها بر ضد دشمنانش و دشمنان دینش یاری کردند و به او ایمان آوردند و او را تصدیق کردند و احکام او را درباره توحید و تزیه خدا حمایت کردند و به حق دعوت نمودند و بنا بر این آنها به راستی انصارالله و یاران خدا بودند (ج ۳، دائرة المعارف الاسلامیه، ص ۵۵ و ۵۶).

### منابع

الجامع الصغير في احاديث البشير النذير، تأليف جلال الدين سيوطي، چاپ دارالفكر، بيروت، ۱۴۰۱ ق.  
 تاريخ كليسي قديم در امپراطوري روم و ايران، تأليف و.م. ميلر، ترجمه علي نخستين، به مساعدت عباس آرين پور، انتشارات حيات ابدی، چاپ دوم، ۱۹۸۱.  
 تفسير المجيل متي، مؤلف ذکرنشده و به احتمال قوي تأليف مسترهاکس امريکايي، چاپ مطبعة امريکايي، بيروت، ۱۹۲۶.  
 دائرة المعارف الاسلاميه، ج ۳، چاپ دارالفکر، افست از چاپ ۱۹۳۳.  
 سرسپردگان، تأليف سيد محمد علي خواجه الدين، کتابخانه منوچهری، تهران، ۱۳۶۳ ش.

فرهنگ تطبیق عربی با زبانهای سامی و ایرانی، ج ۲، تألیف محمدجواد مشکور، از انتشارات فرهنگ ایران، ۱۳۵۷.

قاموس المهیط، تألیف مجدالدین محمدبن یعقوب فیروزآبادی، چاپ مؤسسه الرّسالة، بیروت، الطبعة الثانیة، ۱۴۰۷ ق.

قاموس کتاب مقدس، ترجمه و تألیف مسترهاکس امریکایی، ساکن همدان، چاپ مطبعة امریکایی بیروت، ۱۹۲۸.

کتاب عهد جدید به فارسی تحت عنوان سرگذشت عیسی مسیح، چاپ قبل از انقلاب اسلامی.

کتاب عهد جدید و زبور به زبان سریانی قدیم، چاپ ایالات متحده امریکا، ۱۹۵۲.

الکتاب المقدّس، ای کتب العهد القديم والعهد الجديد، دارالکتاب المقدّس فی الشرق الاوسط، ۱۹۸۷.

کتاب مقدّس، یعنی کتب عهد عتیق و عهد جدید، که از زبانهای اصلی عبرانی، کلدانی و یونانی ترجمه شده است، چاپ لندن، ۱۹۰۱.

لسان العرب، تألیف ابوالفضل جمال الدّین محمدبن مکرم ابن منظور، چاپ دارصادر، بیروت، الطبعة الاولى، چاپ ۱۴۱۰ ق.

المخصّص، تألیف ابوالحسن علی بن اسماعیل المعروف بابن سیده، قدّم له الدكتور خلیل ابراهیم جفّال، چاپ دار احیاء التراث العربی و مؤسسه التاريخ العربی، بیروت، ۱۴۱۷ ق.

مسیحیت در ایران، سعید نفیسی، انتشارات نور جهان، تهران، ۱۳۴۳ ش.

واژه‌های دخیل در قرآن مجید، آرتور جفری، ترجمه فریدون بدره‌ای، انتشارات توس، ۱۳۷۲ ش.

*Analytical Concordance to the Bible*, by Robert Young, Mac Donald Publishing Co., Virginia, undated.

*A Dictionary of the Bible*, by William Smith, Revised by R.F.N. and M.A. Peloubet, Zondervan Publishing House, Michigan, 1948.

*Encyclopedia Britanica*.

*Good News Bible with Concordance*, the Bible Societies, Collins, 1976.

*Harper's Bible Dictionary*, General Editor: Paul J. Achtemeier, New York, 1985.

*The Holy Bible-King James Version-Oxford University Press*.